

بسمه تعالی

گزارش پنجمین نشست علمی مربوط به کتاب معرفی شیعه

مکان: شهرستان دماوند، روستای احمد آباد، بیت شریف آیت الله العظمی جوادی آملی

دامت برکاته

تاریخ: سه شنبه ۳۰ مرداد ۱۴۰۳ ساعت ۱۰ صبح

با حضور ۷ تن از اساتید و اعضای محترم هیئت علمی کتاب آقایان دکتر محمدرضا مصطفی پور^۱ دکتر حمید پارسانیا^۲، دکتر محمدمهدی گرجیان^۳، ریاست محترم بنیاد بین المللی علوم وحیانی اسراء حاج آقا مرتضی جوادی، دکتر سید مصطفی حسینی نیشابوری^۴ و دکتر رضا ملکی^۵ و حجت الاسلام سید کمال الدین عمادی^۶.

عمادی: بسم الله الرحمن الرحيم ابتدا تشکر می‌کنیم از اینکه برای چندمین بار شاگردان خودتان را توفیق زیارت دادید این جلسه پنجمین نشست علمی این کتاب هست که دو بار قبلاً خدمت حضرت عالی رسیدیم و چند جلسه هم با دیگر عزیزان اساتید داشتیم. این پنجمین جلسه است و در واقع مربوط به پرسش‌هایی است که از کتاب که تا الآن این مقداری که تدوین شده از متن این کتاب آقایان اساتید ارزیاب‌ها و دیگر محققین استخراج کردند که قبلاً خدمتتان تقدیم شده ابتدا عزیزانی که تشریف آوردند را معرفی اجمالی داشته باشم گرچه ما پانزده

۱. عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی

۲. عضو هیئت علمی دانشگاه تهران و عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی همچنین مدیر گروه فلسفه و عرفان پژوهشگاه علوم وحیانی معارج

۳. عضو هیئت علمی دانشگاه المصطفی العالمیه و دانشگاه باقر العلوم

۴. مدیر کل تبلیغ بین الملل سازمان فرهنگ و ارتباطات

۵. عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی، استادیار

۶. معاون پژوهشی بنیاد بین المللی علوم وحیانی اسراء و مدیر گروه فقه اسراء

۷. حسب الامر حضرت علامه پرسش‌های مد نظر که قبلاً در قالب ۶ پرسش از متن فصول کتاب معرفی شیعه تنظیم شده بود برای معظم

له ارسال گردید لذا قبل از دیدار با ایشان جلسه ای با اساتید یادشده در همان بیت شریف برگزار شد تا جهت استفاده بیشتر از وقت، مقرر گردید که هر یک از اساتید بر اساس رشته خود عهده دار یک یا دو پرسش شود پرسش اول بر عهده دکتر حسینی، پرسش دوم بر عهده دکتر پارسانیا، پرسش سوم بر عهده دکتر گرجیان، پرسش چهارم بر عهده استاد مصطفی پور و پرسش پنجم و ششم بر عهده من قرار گرفت دکتر ملکی چون دیر آمده بود همچنین حاج آقا مرتضی که در جلسه قبل از دیدار حضور نداشتند پرسشی بر عهده ایشان قرار داده نشد از آنجا که حضرت استاد در ضمن پاسخ پرسش سوم پاسخ پرسش اول را نیز که قرار بود دکتر حسینی بعد از استاد مصطفی پور بپرسد، داده بود دیگر نیازی به طرح آن نشد اما پرسش ششم را حضرت استاد خودشان بیان و پاسخ دادند اما پرسش پنجم پاسخ داده نشد (عمادی)

نفر بودیم به دلیل شرایط مبارک سفر اربعین الحمدلله آقایان موفق شدند به سفر زیارت و ما توفیق حضورشان را نداشتیم خود آقای دکترایمانی پور رئیس سازمان ارتباطات خیلی پیگیر این جلسه بودند الان (ایشان) و جناب آقای دکتر جهانگیری جناب آقای دانشور دکتر فرمانیان که اینها کسانی هستند که با اینکه قبلاً مصر بودند که توفیق نشد در خدمتشان باشیم. ما این جمع که آمدیم: استاد مصطفی پور که معرف حضور هستند. جناب استاد پارسانیا، جناب استاد گرجیان، جناب استاد حسینی نیشابوری، حضرت آقا (حاج آقا مرتضی) که سرور ما هستند (دکتر ملکی نیز در راه هستند).

این پنج [شش] تا سؤال که خدمت شما تقدیم کردیم منتها هر کدام از اساتید (حاضر) یک سؤال را می پرسند إن شاء الله اگر فرصت بیشتری بود باز هم در خدمت اساتید هستیم سؤالاتی که در ذهن عزیزان هست آنها را (هم) می پرسیم. اولین سؤالی که ما داریم جناب استاد پارسا قرار شد که سؤال دوم (متن) را به دلیل اهمیت پرسند ایشان لطف کنند سؤال دوم را پرسند ما در خدمت استاد باشیم.

دکتر پارسانیا: بسم الله الرحمن الرحيم درباره میزان بودن عقل است که حضرت عالی فرموده بودید مصباح است و میزان است و مفتاح است، یک قول افراط قضیه این است که میزان بودن همه مسائل باید با عقل سنجیده بشود و مرجعیت وحی برای یک عرصه دیگر است؛ هم‌ا‌ش باید ارشادی باشد بر این اساس. ظاهراً برداشت سؤال کننده این بوده که میزان بودن نسبت به همه موارد است و ظاهراً توضیح می خواهند که قسمتی از مسائل تا جایی که عقل تأسیساً دارد میزان است و نسبت به موارد دیگر مفتاح است و نسبت به همه موارد مصباح است و این طور موارد. حالا حسن اتفاق این است که فص ادریسی را که ما خدمت شما آوردیم شما از فصل الیاسی مطلبی را نقل می کنید آنجا آمده که ابن عربی بیان می کند که شروط ضد عقل هم می گوید؛ گاهی فرا عقل است گاهی ضد عقل است و آن بحث علیت را مثال می زند، قرب فرائض و این طور موارد را که معلول، علت برای علت باشد را نفی می کند و حال آنکه اهل شهود می بینند این مسئله را. یعنی قول افراط و تفریط دو طرف هست ظاهراً بیانی نسبت به اینکه آن جاهایی که شهود، فراعقل می گوید و یا عقل تا کجا داوری می کند و آیا شهود، ضد عقل هم می تواند باشد یعنی یک طرف این ادعا شده و یک طرف آن طرف است که کلاً عقل، میزان برای همه امور هست.

علامه جوادی: سعی شما مشکور باشد.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

اصل اینکه عقل پایگاهش چیست، این از دین برمی آید که عقل سراج است نه صراط. عقل راه نیست. راهنما نیست. عقل چراغ است که آن راهنما کجا راه را نشان داده است. عقل مهندس نیست. عقل به انسان نمی گوید این جور برو آن جور برو، راه معاد کجاست، راه لقاء الله کجاست. عقل می بیند که رهبران الهی و انبیا چه گفتند و کجا را گفتند راه است کجا را گفتند چاه است. خود عقل می گوید من می فهمم که نمی فهمم. ضرورت وحی را عقل ثابت می کند. چرا ما نیاز به پیغمبر داریم؟ عقل می گوید من مسافر هستم و یقیناً از بین نمی روم، اما نمی دانم کجا می روم! الا و لابد پیغمبر می خواهم. من مسافرم مسافر راه می خواهد من که راه بلد نیستم. الا و لابد من پیغمبر می خواهم الا و لابد من صراط می خواهم. من سراجم وقتی راه درست کرد من می فهمم کجا راه است کجا راه نیست.

اصل این مطلب را در سوره مبارکه «نساء» آیه ضرورت وحی و نبوت مشخص کردند و دین به این فهم عقل خیلی بها داد. «و هاهنا امران»^۱؛ یکی اینکه عقل می گوید من می فهمم که نمی فهمم و می دانم که مسافرم و می دانم که راه می خواهم و می دانم که نمی دانم راه چیست. تو که مرا آفریدی الا و لابد باید راه را مشخص کنی. اینها را صریح می گوید. اینها برای عقل مثل دو دو تا چهارتاست که من مسافر از بین نمی روم و مسافر راه می خواهد من حتماً نیازمند به راهم و یقیناً راه را نمی دانم و راه را فقط تو می دانی و باید مشخص کنی. این سه چهار مطلب را قرآن کریم به خوبی تبیین کرده در سوره مبارکه «نساء».

در سوره مبارکه «نساء» بعد از اینکه نام بسیاری از انبیاء را می برد: **﴿و رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾** فرمود: **﴿رُسُلًا مَبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ﴾** چرا ما انبیاء فرستادیم؟ **﴿لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾**^۲ می گوید من خدا تحت سؤال قرار می گیرم. اگر من جهان را خلق بکنم انسان را هم خلق بکنم و

۱. یعنی در اینجا دو امر است

۲. سوره نساء، آیه ۱۶۵.

راه نشان ندهم راهنما نفرستم، این بشر به من می گوید توی خدا که عقل محضی، آخه به ما بگو چه بد است چه خوب است، کدام حلال است کدام حرام است، این همه ماهی ها را آفریدی، این همه راه ها را آفریدی، این همه میوه ها را آفریدی، چه بد است چه خوب است؟ کدام حلال است کدام حرام است؟ من برای اینکه تحت سؤال قرار نگیرم پیغمبر فرستادم **﴿لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾**، این **﴿بَعْدَ﴾** ظرف است یک، ظرف مفهوم ندارد، دو، مگر در مقام تحدید باشد، سه؛ اینجا در مقام تحدید است چهار؛ و مفهوم دارد، پنج. یعنی من خدا اگر پیغمبر نفرستم تحت سؤال.

این بلندی عقل است منتها عقل چراغ بلندی است مثل آفتاب. از آفتاب که هیچ کاری ساخته نیست آفتاب که مهندس نیست آفتاب می گوید کجا راه است کجا چاه است. اما از آفتاب هیچ بر نمی آید که راه درست کند. از آفتاب برمی آید که کجا راه است کجا چاه است، همین. سراج یعنی سراج. صراط یعنی صراط. عقل صراط نیست سراج خوبی است. آن قدر چراغ خوبی است که می تواند در برابر خدا استدلال بکند. من برای اینکه تحت سؤال قرار نگیرم انبیا فرستادم. **﴿لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾**.

این نشان می دهد که عقل یک آفتاب خوبی است. از آفتاب هیچ کاری بر نمی آید. آفتاب فقط نشان می دهد کجا راه است کجا چاه است. آفتاب که مهندس نیست. آفتاب که نمی گوید اینجا راه درست بکن اینجا راه درست نکن. از سراج سراجی برمی آید نه صراطی. عقل هیچ نمی فهمد که من چه جور خدا را عبادت کنم؟ نماز بخوانم یا نخوانم؟ نماز دو رکعت باشد یا سه رکعت باشد؟ هیچ هیچ، عوام محض است. روزه بگیرم یا نگیرم؟ بگیرم کدام ماه بگیرم؟ چند روز بگیرم؟ چه می داند! عوام محض است. حج می خواهم بروم یعنی چه؟ حج بروم یا نروم؟ چند دور طواف بکنم؟ از چراغ هیچ کاری ساخته نیست.

پرسش: به این معنا وحی هم سراج است.

پاسخ: نه وحی حرف اوست.

پرسش: حرف او را بیان می کند.

پاسخ: تمام شد و رفت. سراج نیست صراط است.

پرسش: تا یک جایی عقل هم پیغمبر خداست.

پاسخ: خب بله در سراج بودن پیغمبر خداست.

پرسش: یک سری ابتدائیات را عقل خودش می فهمد.

پاسخ: بله، ابتدائیات که همان مقدمات کار است.

پرسش: ...

پاسخ: بله، مثلاً در همین جا استدلالش این است که من پیغمبر می‌خواهم تا ببینم که کجا راه است کجا راه نیست؟ اینکه ابتدائیات است. بله ابتدائیات را مثل چراغ خودش را روشن می‌کند. اینجا که روشن است معلوم می‌شود که چاه نیست. اینجا که چراغ روشن است معلوم است که چاه نیست اما ما در اصول دین بحث می‌کنیم نه در فروع دین. اینجا مربوط به اصول دین است. اصل وحی و نبوت است. درباره فروع دین که بحث نکردیم. اصل وحی و نبوت خدا می‌فرماید اگر من پیغمبر نفرستم تحت سؤال.

این همه موجودات در عالم، چه بد است چه خوب است؟ این همه ماهی‌ها در عالم، چه حلال است چه حرام است؟ **﴿لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾**، از آن به بعد «لله على الناس حجّتين» اینها جزء فروع است و ذیل این مسئله است. حالا که وحی و نبوت درست شد انبیاء آمدند چه گفتند چه نگفتند، چه جور گفتند و چه جور نگفتند، چه مقدم است و چه مؤخر است در این محدوده بله می‌تواند وزن کند. داده‌ها را، اما اصلش را فرمود به اینکه اگر من پیغمبر نفرستم تحت سؤال.

خدا غریق رحمت کند مرحوم کلینی را. بارها به عرضتان رسید این مقدمه کلینی حرف خیلی بلندی است سطر آخر مقدمه این است که «إِذْ كَانَ الْعَقْلُ هُوَ الْقُطْبُ الَّذِي عَلَيْهِ الْمَدَارُ وَ بِهِ يُحْتَجُّ وَ لَهُ الثَّوَابُ وَ عَلَيْهِ الْعِقَابُ»؛ قطب فرهنگی اسلام عقل است. قطب یعنی قطب. می‌خواهی احتجاج کنی قطب عقل است. استدلال کنی قطب عقل است. ثواب ببری قطب عقل است. عقاب بکنند قطب عقل است. بنابراین فتحصل که در اصل جهان‌بینی، عقل حرف اول را می‌زند از نظر نور بودن، نه از نظر راه بودن. می‌گوید خدا هست جهان هست آینده هست من مسافر نمی‌دانم راه کجاست. راه نمی‌دانم کجاست. آنکه آفرید مرا آفرید جهان را آفرید باید راه را هم بیافریند راه را هم بیان کند

بنابراین عقل در اصول دین سراج است و نه صراط مستمع خوبی است مستمع باید بفهمد، این مستمع فهمنده‌ای است که منظور آقا این است. همه حرف را می‌شنوند اما منظور آقا چیست؟ منظور متکلم چیست؟ منظور متکلم این است. این است که می‌گوییم مخصص لبی داریم مخصص لفظی داریم مخصص فلان داریم این است که او می‌فهمد این مستمع خوبی است. «لا تدر که الا» قلوب صحیحه، عقول صحیحه.

بنابراین در صراط بودن تنها عامل صراط خود شرع است ولی عقل سراج خوبی است چراغ خوبی است و آن چراغ می‌فهمد که راه را کجا بیان کرده چه جور بیان کرده. این مسئله حجیت عقل است.

پرسش: اینجا بحث مصباح بودن است اما حضرت عالی وصف میزان بودن و

پاسخ: میزان بودن درباره اینکه بگوییم این مخصص لبی دارد این از آن منصرف است چون خطوط کلی را قرآن به آن گفته به آن الهام کرده چون **﴿فَالْتَمَمْنَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾**^۱ یک مقدار بسیار وسیعی را به آن داده. آن وقت غالب فقهاء می‌گویند این از آن منصرف است. یا این قدر متیقنش این است این ملاک‌سنجی‌ها این انصرافات، اینها عقل خوبی است برای اینکه آن **﴿فَالْتَمَمْنَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾** را به او داده است. او باید به این بدهد، یک چیزی در درون گذاشته که پیغمبر باطنی است که عقل پیغمبر باطنی است اگر نیروی فهمنده به او ندهد بسیار خوب! قرآن را نازل بکند، اینکه نمی‌فهمد. یک نیروی فهمنده و معیاری که چه حلال است چه حرام است چه بد است و چه خوب است با دیگران چه جور باید رفتار کند هر چه که برای خودت نمی‌پسندی برای دیگران هم نپسند این می‌شود میزان.

بنابراین محدوده میزان بودن او در این وضع خاص مشخص است. اما آنجا که قدّ بلندی دارد عقل، سراج است و نه صراط. خودش می‌گوید من ایستاده‌ام راه را نمی‌دانم. ساکت هستم فقط باید کسی راه را مشخص کند **﴿لِنَأْتِيَ بِكَ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾**

عقل سراج است نه صراط این یک؛ و صراط نیست برای اینکه اصلاً نمی‌داند آنجا چه خبر است. از امور غیبی بی‌خبر است. امور غیبی پنج شش جهت دارد گذشته غیبی بی‌خبر است آینده غیبی بی‌خبر است. فوق غیبی بی‌خبر است. مادون غیبی بی‌خبر است. پایان این کار به کجا می‌رسد؟ بی‌خبر است. در این امور بی‌خبری‌ها که نمی‌تواند فتوا بدهد.

بنابراین عقل سراج است نه صراط. از امور غیبی بی‌اطلاع است. از امور جزئی و اسرار احکام هم چون عقل جزئیات را نمی‌فهمد. لذا نمی‌تواند دخالت کند. هر جا راه مستقیم و رسمی باشد او می‌تواند بفهمد و از راه‌های ظریف و دقیق رمزی و غیبی و مانند آن آگاه نیست.

حالا فرمایش بعدی.

عمادی: در خدمت جناب استاد گرجیان هستیم پرسشی مربوط به تفسیر وحی را تقریر بفرمایید تا خدمت حضرت آقا باشیم.

دکتر گرجیان: قسمتی بود که مطلبی را از نوشته مربوط به حضرت عالی فرمودند غالباً وحی از سنخ علم است و از سنخ ادراک است نه از جنس تحریک و عمل و گاهی از سنخ تحریک و عمل است و به این آیه شریفه استناد شد **(وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ)۱**، یا به آن آیه شریفه **(وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ)۲**، عرض کردم که آنچه که به ذهن قاصر می‌رسد کلاً وحی از سنخ ادراک و معرفت است نکته‌ای که هست مورد اجرائش امکان دارد فعلی باشد عملی باشد. یعنی دستور است که این امر وحیانی و معرفتی مربوط است به فعل و عمل ... و الا ما بگوییم که دو سنخ وحی داریم وحی ای از سنخ ادراک و علم و معرفت و وحی ای از سنخ تحریک و عمل، این را بنده خوب نتوانستم درک کنم.

علامه جوادی: بله، سعی شما مشکور باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض کنم که انسان یک روح مقتدری دارد که همه قوا را مدیریت می‌کند اگر توانمندانه بتواند مدیریت کند این مشکلات داخلی اش حل است؛ یعنی سعی بکند خوب بفهمد و سعی بکند فهمیده‌ها را هم عمل کند اما اگر روح ضعیف باشد در تک تک اینها یا در جمع‌بندی اینها مشکل دارد. ما همان‌طوری که یک چشمی داریم و یک گوشی، ممکن است یکی سالم باشد یکی ناسالم، انسان می‌بیند که آن آقا دارد حرف می‌زند اما نمی‌شنود که دارد چه می‌گوید. او اعلام کرده که اینجا خطر است بلند شوید بروید، این تکان نمی‌خورد چرا؟ برای اینکه چشم نمی‌شنود، گوش می‌شنود. این در ظاهر ماست.

در باطن ما، ما یک عقلی داریم به نام عقل نظری که حوزه و دانشگاه با او کار دارند که این استدلال است و عمل است و استنتاج است و منطق است و فتوا است و امثال ذلک که کار او تصور و تصدیق و جزم است. یک نیروی دیگری داریم بنام عقل عملی که کار او عزم است و اراده است و اینها هیچ‌باهم ارتباطی ندارند مثل چشم و گوش که از هم منقطع‌اند. اگر هر دو سالم بودند تحت رهبری آن روح کار کردند، هر کدام معین دیگری‌اند مشکل حل می‌شود. یعنی آنچه را که چشم دید مطابق او گوش عمل می‌کند آنچه را که گوش شنید مطابق آن

۱.سوره قصص، آیه ۷.

۳.سوره انبیاء، آیه ۷۳.

چشم عمل می کند. اما اگر یکی فلج باشد و دیگری فلج نباشد نه، یکی ضعیف باشد دیگری قوی، نه. هیچ ارتباطی بین مسئله علم و عمل نیست. مسئله علم و معرفت مال عقل نظری است که اندیشه‌ها به عهده اوست. مسئله تصمیم و اراده و عزم مال عقل عملی. اینها اگر هر دو سالم بودند این شخص می شود عالم باعمل و اگر عقل نظری ضعیف بود عقل عملی قوی بود می شود مقدس بی درک، هر چه به او بگویند عمل می کند. نمی فهمد چه کار بکند، ولی پر عمل است و اگر عقل نظری او قوی بود عقل عملی او ضعیف بود، می شود عالم بی عمل. کاملاً اینها از هم جدا هستند مگر اینکه روح مقتدر باشد اینها را تنظیم بکند.

در مسئله علم بی عمل این آیه صریح است که فرمود: **﴿وَجَادُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ﴾**^۱ فرمود اینها یقین داشتند مشکل علمی نداشتند صد درصد می دانستند که حق با این پیغمبر است ولی این کار را نمی کنند برای اینکه عقل نظری آنکه علم دارد آنکه می فهمد کاره‌ای نیست. آن اهل جزم است با جزم مشکل حل نمی شود. ما عزم می خواهیم. اینکه در قرآن دارد **﴿إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾**^۲ یعنی «مما يعزم عليه» یعنی باید تصمیم گرفت. در این آیه فرمود با اینکه یقین پیدا کردند حق با کیست **﴿وَجَادُوا بِهَا﴾** اما **﴿وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ﴾** از نظر علمی یقین دارند، از نظر عقل عملی مشکل جدی دارند یعنی اهل جزم هستند ولی آنکه باید تصمیم بگیرد مشکل دارد.

موسای کلیم (سلام الله علیه) به فرعون گفت: **﴿لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ﴾**^۳ برای تو صد درصد روشن شد چرا نمی پذیری؟ پس می شود آدم صد درصد بداند چیزی حق است و عمل نکند. عزم یعنی عزم، جزم یعنی جزم. دستگاه عمل چیز دیگری است. خیلی از مواردی که انسان می گوید بلند بشوم بروم، دیگه نمی داند رازش چیست؟ بعد می فهمد که رازش چیز دیگری بود. می گوید خوب شد آمدم! آن وقتی که حرکت کردی برای چه حرکت کردی؟ می گوید دلم خواست حرکت کنم! یعنی می شود آدم اراده بکند بدون علم. اینکه یک کاری انجام می دهیم بعد می گوییم خوب شد من گفتم، خوب شد من آمدم یعنی تصمیم نگرفتم کسی به من نگفته، من فکر نکردم، دفعتاً بخش ارادی من یعنی بخش ارادی من! عزم یعنی عزم، یعنی هیچ ارتباطی با جزم ندارد. تصور و تصدیق و جزم، علم هیچ داخلش نبود. خوب شد آمدم! خوب شد این حرف را زدم! خوب شد ننشستم! خوب شد ننشستم یعنی چه؟ یعنی قبلاً نمی دانستم برای چه باید بلند شوم. یک

۱. سوره نمل، آیه ۱۴.

۲. سوره شوری، آیه ۴۳.

۳. سوره اسراء، آیه ۱۰۲.

آقایی می خواست بیاید با من هماهنگ نبود، من هم با او هماهنگ نبودم، دفعتاً در قلبم القا شد که بلند بشوم بروم. بلند شدم رفتم، بعد دیدم این آقا آمد خیلی خوب شد آمدم. یعنی هیچ ارتباطی بین عزم و جزم نیست مگر این روح مقتدر اینها را تنظیم بکند.

این اصل کلی را بیان کرد فرمود مبادا خیال بکنید اگر چهار تا کلمه چیزی یاد گرفتید به مقصد رسیدید. تازه اول راه است. **﴿وَجَدُوا بِهَا﴾**^۱ این استیقن بالاتر از یقین است باب استفعال است. بالاتر از تیقن است فرمود: **﴿وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾**^۲، یقین داشتند صد درصد که این حق است.

روزانه یعنی روزانه، خوب شد ما این حرف را زدیم! خوب شد این را نوشتم! خوب شد آنجا رفتم! این خوب شد یعنی چه؟ یعنی بدون تصمیم قبلی این کار را کردم. بدون تصمیم قبلی یعنی اتفاق؟ یا نظمی در عالم است؟ یا کسی در اینجا انداخت؟ حالا یا شیطان بود یا الله!

بنابراین می شود عزم، عزم باشد مسبوق به جزم نباشد.

پرسش: در موردی که می گوید خوب شد این کار را کردم یا رفتم فرمودید الآن یک کسی در دل من انداخت یعنی ما از شما یاد گرفتیم که انسان همیشه معرفتش بیشتر از عملش می تواند باشد اما عملی بکند که هیچ معرفتی نداشته باشد فعل انسان نیست. اینجا هم یا شیطان انداخته یا خدا.

پاسخ: بله، اما اراده است فعل است. این فعل، فعل علمی است.

پرسش: منتها علمش را در همان حد خداوند انداخته مسبوق به چیز دیگری نبوده است.

پاسخ: نه، منظورم این است که این آگاه نبود. اینکه می گوید خوب شد من رفتم

پرسش: در همان لحظه آگاهی اینکه بلند بشوم بروم را

پاسخ: نه، این نسبت به فعل خودش آگاه است. اما نسبت به تصمیمش یک کسی در تصمیم او انداخته است.

پرسش: حتی این علم را هم کسی در او انداخته است ...

پاسخ: اراده را انداخته نه معرفت را. فعل فعل علمی است. بله تصمیم نگرفته است. یک وقت است که انسان

تصور دارد تصدیق دارد بعد بلند می شود برود.

پرسش: انسان می تواند یک فعل علمی انجام بدهد که هیچ علمی نسبت به همان حد هم نباشد؟

۱. سوره نمل آیه ۱۴

۲. همان

پاسخ: علم به فعل دارد نه فعل فعل علمی است که مسبوق به علم باشد. الآن که دارد بلند می شود می داند که دارد بلند می شود. اما چرا بلند می شوی؟ نمی دانم! نمی دانم یعنی نمی دانم. پس می شود فعل باشد بدون علم.

پرسش: فعل بدون هیچ علمی نمی شود.

پاسخ: نه، آنکه بیگانه است. الآن من دارم می روم. دارم می روم یعنی هیچ. چرا؟ چه کسی گفته برو؟

پرسش: اما می دانم دارم می روم.

پاسخ: این می دانم یعنی بیگانه. این فعل را این اراده را چه کسی انداخت؟ نمی دانم. تمام شد و رفت. پس

می شود گاهی ممکن است آن بالایی اراده را به عقل عملی بدهد که مسبوق به علم نباشد

پرسش: می شود در رابطه با آن شبهه از یک طرف جبر از یک طرف تسلسل که آیا اراده خودش ارادی هست یا

نیست؟ این سخن حضرت عالی در آنجا آورد

پاسخ: حالا به آنجا برسیم ممکن است بحث خاص خودش را داشته باشد. ولی اراده، فعل است، فعلی است

علمی. فعل دو جور است یک وقتی آدم پا می زند یک وقتی فکر می کند. فکر، فعلی است علمی. اراده، فعلی

است علمی. این فعل را او انداخت. این ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ﴾^۱، یک مرتبه تصمیم گرفته که بچه را بیندازد

در آب. این کار علمی نیست.

پرسش: این ﴿وَأَوْحَيْنَا﴾ معرفتی نیست که

پاسخ: نه فعلی است علمی.

پرسش: اگر فعل باشد که یعنی فعلش را خدا انجام داده؟

پاسخ: نه، این معرفت نیست اراده است. اراده، امری است علمی. تصمیم گرفته بچه را بیندازد در دریا. این

تصمیم عالمانه است. یک وقت است که تصمیم می گیرد بچه را چکار بکند این کار علمی است مثل راه های

علاجی. یک وقت است در قلبش القا می شود که بچه را بیندازد در دریا. این اراده، امری است علمی که «القاء الله

فی قلبها»، ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهَا﴾^۲. این فعل فعلی است علیم، نه اینکه او مسبوق به علم است.

پرسش: پرسش اینجا این است که آیا این مادر موسی علم به وحی داشت یا نه؟

پاسخ: نه، او اصلاً نمی داند چه خبر است.

۱. سوره قصص آیه ۷

۲. همان

پرسش: وحی دارد گزارش می دهد.

پاسخ: او که پیغمبر نبود. این در قلبش تصمیم گرفت که بچه را بیندازد.

پرسش: اصلاً نسبت به وحی آگاهی ندارد.

پاسخ: نه، او که نمی داند این وحی است یا نه. این دفعته در قلبش آمد که برای اینکه بچه محفوظ بماند می اندازم در دریا.

پرسش: سؤال این بود که اگر پرسند می گوید نمی دانم از کجاست.

پاسخ: بله، نمی داند که از کجاست.

پرسش: سؤال در واقع در همین نکته بود.

پاسخ: حالا ممکن است بگویند عنایت الهی بود اما این کار، کار علمی نیست.

پرسش: این فعل مادر کاملاً درست است. کاملاً متین است اما اینکه این معرفتی که به او داده که شما این اراده

یعنی به واسطه آن معرفت

پاسخ: علم به فعل است، نه فعلی است علمی.

پرسش: علم به وحی ندارد.

پاسخ: علم به فعل است

پرسش: اصلاً حکمتش را هم نمی داند

پاسخ: نه چه می داند! لذا به دخترش گفت که دنبال این بچه برو بین کجا می رود. ﴿قُصِيهِ﴾^۱، یعنی دنبالش برو.

پرسش: اجازه می فرمایید بقیه را بپرسیم.

استاد: عرض کنم که این حل نشد!

پرسش: اگر توضیحی دارید بفرمایید

استاد: در جریان وحی، این واو و حاء و یاء شرف آور نیست. صرف وحی یعنی واو و حاء و یاء، صرف وحی شرف آور نیست. وحی یک امر مرموز و سرّی است، یک؛ و منقسم می شود به علمی و عملی، دو؛ چون دو قسم دارد حالا از بالا تا پایین همه را شامل می شود. گاهی ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾^۲ است که وحی فعلی است

۱. سوره قصص آیه ۱۰

۲. سوره نحل آیه ۶۸

نه مهندسی یادش دادم. گفتم این جور بساز. یک وقت است که **﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ أَلِيَّكُمْ﴾** در قلب کفار و منافقین، شیاطین، وحی می‌اندازند که این کار را بکن. پس وحی یک امر رمزی و سرّی است، یک که این مقسم است. «و ینقسم إلی علمی و عملی»، دو؛ «و ینقسم إلی حَسَن و قبیح»، سه و هکذا. پس بنابراین وحی یعنی واو و حاء و یاء ذاتاً شرف آور نیست، این یک؛ و یک امر سرّی و رمزی است، دو؛ مقسم دو قسم است مقسم علمی و عملی، سه؛ گاهی به حیوان وحی می‌شود وحی فعلی که شش ضلعی بساز، گاهی شیاطین و دوستانشان وحی می‌فرستادند که این جور منفجر کنید این جور بروید این جور جستجو کنید **﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ أَلِيَّكُمْ﴾** گاهی هم **﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾**^۲. پس وحی اگر به لحاظ متکلم شریف بود که شریف است، اگر به لحاظ گیرنده مثل پیغمبر شریف بود که شریف است، اگر به لحاظ جوهره خودش که علمی بود مثل قرآن که **﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ﴾** شریف است و گرنه در گوهر وحی در ذات وحی «بما أنه وحی» نه شرافتی اخذ شده است نه علمیتی.

پرسش: الحمدلله اگر فقط برای همین یک نکته می‌آمدیم برای ما ارزش داشت. همین که آمدیم خوب شد که آمدیم!

عمادی: پرسش بعدی مربوط به بررسی اعتبار اقسام سنت است که در خدمت استاد مصطفی پور هستیم این نکته را مطرح بفرمایند.

علامه جوادی: ملاحظه حال ما را هم بکنید. یک جلسه دیگری هم باید باشد که خدمت شما برسیم.

حجت الاسلام مصطفی پور: یکی از سؤالاتی که مطرح شد این است که سنت دو قسم است یک سنت قطعی داریم سنت غیر قطعی. طبیعتاً شما قرآن را هم جزء سنت قطعی اعلام فرمودید. سنت قطعی آن است که یعنی خودش میزان است و دیگر نیز نیست ما به منبع دیگری آن را عرضه بکنیم در حالی که مبنای خود همین قرآن، ما بالاخره معجزه را مبنا قرار می‌دهیم برای اینکه این سخن، سخن خداست. این معجزه را به حکم عقل دلیلی بر وحیانی بودن گفته‌های پیغمبران یا پیغمبر اسلام می‌دانیم. این جایگاه قطعی بودن و غیر قطعی بودن

۱. سوره انعام آیه ۱۲۱

۲. سوره نحل آیه ۶۸

چیست؟ حالا راجع به ائمه مشخص است و سنت پیغمبر هم مشخص است. اگر آنها محفوف به قرائن قطعی باشد می‌گوییم اینها تقریباً قطعی هستند می‌شود مبنا قرار بگیرند ولی چون همه اینها را باید عرضه بکنیم به قرآن، خود مبناى قطعی بودن قرآن به هر حال برمی‌گردد به معجزه در مرحله اول. تا معجزه برای ما ثابت نشود ما به حکم عقل نمی‌گوییم این سخن قطعی است و می‌توانیم براساس این هم علم پیدا بکنیم و هم عمل بکنیم.

علامه جوادی: در اینکه آیا معجزه است یا نه؟

مصطفی پور: در اینکه عقل حکم بکند.

علامه جوادی: بله، عقل می‌فهمد. در اینکه ذات اقدس اله قسم یاد کرد قسم‌های خدا در قبال بینه نیست خود بینه است. بیان ذلك این است که ما در محاکم قضایی یک بینه داریم که مدعی اقامه می‌کند یک یمین داریم که منکر اقامه می‌کند «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعِي وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَتَرَ»^۱ اما قسم‌های خدا به بینه است نه در قبال بینه. مثل اینکه یک وقت است که یک اتاق تاریکی است یک کسی بیرون هست و این آقای که در این اتاق تاریک نشسته نمی‌داند آفتاب درآمده یا نه، نمی‌داند روز شده یا نه، از یک آقای سؤال می‌کند آن آقا می‌گوید مثلاً قسم به فلان که الآن روز است. یک وقت است که نه، یک آقای در وسط حیاط ایستاده آفتاب می‌گوید به این آفتاب قسم الآن روز است. این به بینه قسم خورد نه در قبال بینه.

قسم‌های خدا این طور است به بینه است، نه در قبال بینه. لذا در سوره «یس» فرمود: ﴿يَس * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^۲ قسم به این قرآن تو پیغمبری یعنی به خود معجزه قسم خورد. قسم به قرآن تو پیغمبری. ﴿يَس * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^۳، چطور به بینه قسم خورد؟ برای اینکه آن روز رسمی‌ترین علم فصاحت و بلاغت و امثال ذلك بود. همه را دعوت کرده است فرمود مقدورتان نیست شما یک آیه کوچک مثل این بیاورید. همه اینها عرب بودند زبان اینها بود آن قصائد بلند را اینها گفتند. دیدند از آن سنخ نیست اصلاً. از آن سنخ حرف زدن نیست. یقین پیدا کردند.

۱. عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲. سوره یس، آیات ۱-۳.

۳. همان

پرسش: یقین به حکم عقل نبود؟

پاسخ علامه: بله، عقل می فهمد؛ چراغ است می فهمد نه اینکه عقل، معلم باشد. عقل می بیند که حق با این است. عقل که نساخت اگر عقل می تواند بسازد که معادل می ساخت. عقل آن قدرت را ندارد عقل فقط می فهمد راه کجاست چاه کجاست همین. فرمود همه تان جمع بشوید جن و انس جمع بشوند بخواهند یک آیه کوچک بیاورند نمی توانند

بنابراین یقین پیدا کردند که این حق است و چون یقین پیدا کردند بقیه به این یقین وابسته است چه کار بکند؟ حالا این در پرانتز می گویند که جناب مرحوم بوعلی خیلی از ارسطو تشکر می کند در قسمت منطقش. منطق شفا سنگین تر از فلسفه شفاست منطق شفا اگر سنگین تر از فلسفه شفا نباشد کمتر از آن نیست. خیلی منطق، قوی است. قلم به دست خودش است بعضی از قسمت های شفا را مرحوم بوعلی املاء کرده است مثل اینکه دیکته کرده و نوشتند بعضی از کتاب ها را. اما منطق را شخصا نوشته و از ارسطو خیلی تشکر می کند. می گوید این ترازوی را او درست کرد. قیاس اقترانی باشد قیاس استثنایی باشد شکل اول باشد شکل دوم باشد.

پرسش: بعضی از قسمت ها را خودش نوشته، جایی نوشته این نکته؟ یک سری جاها انشائش است و یک سری جاها قلمش است. اینکه بخشی از شفا املاء است.

پاسخ: بله، طبیعیات را

پرسش: نه، گزارش تاریخی داریم؟

پاسخ: بله. دیکته کرده می گفت و می نوشتند.

پرسش: منظورم این است که جایی این را گفته که اینها را من گفتم و نوشتم.

پاسخ: ما در تاریخ ایشان خواندیم که ایشان این کار را کرده یک بخشی از طبیعیات را همین طور می گفت و مثلاً آنها می نوشتند. اما بخشی دیگر به قلم خودش است و کل منطق هم به قلم خودش است. این قلم خیلی سُرُبی است خیلی هم سنگین است. ایشان در آنجا می گوید که بین من و جناب ارسطو چند قرن فاصله است. کتابی زیر دست من نیامده که سالم در برود. خدا رحمتش کند. آخه یک کسی است که نه استاد داشت نه شاگرد روی زمین! ما ایرانی ها این فخر را داریم. اگر بنا شد انسان به کشوری فخر کند جا دارد که ما به ایران فخر کنیم. بوعلی همین طور بود. این صحیح بخاری این هم مال ایران بود برای اینکه بخارا هم مال ایران بود. نه تنها کتب اربعه را ایرانی نوشت آن سنی ها را هم ایرانی نوشتند.

پرسش: یک رساله‌ای اخیراً نوشته می‌شود که اهل کره است آنجا بودیزم است ذن بودیزم است ایشان از فاراب منشأ ذن بودیسم هم از فاراب است یعنی با فارابی یکی هستند

پاسخ: بله، منظورم این است که این اگر بنا شد آدم فخر بکند چه خوب است که آدم به سرزمینی فخر بکند که این جور هست. جناب بوعلی این کار را کرده و می‌گوید به اینکه کمتر کتابی به دست من رسید که بی‌نقد از دست من بیرون برود و من هر چه کردم روی کار ارسطو کم بکنم یا زیاد بکنم در این منطقی نتوانستم. این را اعتراف می‌کند و مرحوم بوعلی از کسانی بود که نه استاد داشت و نه شاگرد. استاد نداشت برای اینکه فرمود من بخش‌های ابتدایی منطق را پیش فلان کس خواندم قسمت‌های مشکل که رسیدم دیدم کسی نیست برای من حل کند خودم نشستم نشستم همه اینها را حل کردم شاگرد نداشت سالیان متمادی تدریس کرد، حتی بهمنیار و امثال ذلک، یک نفر نشد نزدیک استاد بشود. مرحوم بوعلی نه استاد داشت و نه شاگرد. فقط می‌گفت اگر مشکلی پیدا می‌کردم وضو می‌گرفتم می‌رفتم جامع شهر، نماز می‌خواندم.

این سه کتاب فقهی باهم‌اند یعنی عهد و نذر و یمین. نذر و یمین در بین ما خیلی رایج است اما عهد رایج نیست که کسی با خدا عهد بکند. مرحوم بوعلی یک رساله‌ای دارد به نام رساله عهد؛ عهد کردم که قصه نخوانم. عهد کردم که قصه نخوانم. خدا غریق رحمتش کند.

همین ارسطو که منطق را ایراد کرد، روی این خیلی کار نشد ولی جا دارد کار بشود ارسطو یک قصه‌ای از مرحوم آملی بزرگ ما یک وقتی برای شما نقل کردیم

پرسش: آقا میرزا هاشم آملی یا

پاسخ: آملی بزرگ. آملی بزرگ یعنی آملی بزرگ.

پرسش: صاحب مصباح الهدی.

پاسخ: بله. وقتی که خواستم از خدمتشان مرخص بشوم که بروم قم که شما فرمایشی دارید اجازه می‌دهید؟ فرمود خیلی خوب قم جای خوبی است قم اولاً کریمه اهل بیت است که حسابش جداست بعد علمای بزرگی در قم مدفون هستند که کنار قبور آنها برکات فراوانی است. این هر دو مطلب را ما شنیده بودیم. گفت کنار قبور علما و بزرگان برکات خاص خودش را دارد لذا شاگردان ارسطو وقتی مشکل علمی داشتند می‌رفتند کنار قبر ارسطو آنجا مباحثه می‌کردند مشکلتان حل می‌شد. اولین بار این حرف را ما از ایشان شنیدیم. این حرف را هیچ کس نگفته بود. اما از بس ایشان بزرگ بود که ما رویمان نشد بگوییم این چیست. ما این را ضبط کردیم آن روز

قبسات داشتیم اما قبسات چاپ قدیم بود. خود مرحوم میرداماد یک عبارت‌هایش سنگین است چه رسد به آن چاپ‌های سابق.

این یک رازی بود در دل ما، نمی‌توانستیم به کلی بگوییم نمی‌توانستیم باور کنیم. آخه ارسطو چکار به زیارت قبور دارد؟ چکار بکنیم؟ همین طور ماند در دل ما. دانشگاه این چاپ جدیدی کرد نسبت به قبسات مرحوم میرداماد. آقای دکتر محقق و اینها از بزرگان دانشگاه هستند هم سابقه روحانیت دارند. اینها تحقیق خوبی کردند قبسات را خوب چاپ کردند. وقتی قبسات چاپ جدیدش آمد ما این را گرفتیم و کتاب بالینی ما شد. این طور نبود که گاهی مراجعه بکنیم. نه، کتاب بالینی ما شد همین طور مرتب نگاه می‌کردیم. تا رسیدیم به اواخرش دیدیم آنجا قداست میرداماد و عظمت میرداماد، دیدیم مرحوم میرداماد می‌گوید که کنار قبور برکت هست فراوان هست لذا شاگردان ارسطو می‌رفتند کنار قبرش!

شمای میرداماد از چه کسی نقل می‌کنی؟ دیدیم که از فخر رازی. فخر رازی هم اهل این حرف‌ها نیست. از المطالب العالیه فخر رازی. فخر رازی می‌گوید که شاگردان ارسطو می‌رفتند کنار قبر ارسطو مباحثه می‌کردند مسئله برای آنها حل می‌شد.

فرمایش مرحوم بوعلی این نیست که ارسطو مبتکر منطق بود. شما ببینید استدلال حضرت ابراهیم منطقی است: **«رَبِّی الذِّی یحیی و یمیت»** این صغری و کبری است. رب شما کیست؟ «رَبِّی الذِّی یحیی و یمیت» یعنی خدا آن است که قادر باشد و این قادر است پس او خداست. خدا آن است که بتواند مرده را زنده کند او مرده را زنده می‌کند پس او خداست. این یک صغری و کبری منطقی است. ارسطو و اینها هم شاگردان اینها هستند. غرض این است که عقل کارش مشخص است که چیست. دیگه من احساس خستگی می‌کنم.

عمادی: سؤالاتی دیگری هست خواستیم از حضرت آقا استفاده کنیم پس باشد إن شاء الله یک روز دیگه إن شاء الله.

علامه جوادی: آن مسئله ولایت فقیه^۱ را من جداگانه بحث کردم خیلی مهم است اگر بخواهید که کجا امر الناس است کجا امر الله است.

چون این را قبل از انقلاب این بحث ولایت فقیه را مباحثه می کردیم. در این متأخرین مرحوم صاحب جواهر یک سَمْتی دارد اصلاً صاحب جواهر سخنگوی فقها است تقریباً. ایشان در مسئله ولایت فقیه خیلی قوی و ... باب اینکه فقها می توانند در عصر غیبت اقامه حدود کنند، مقبوله عمر بن حنظله مشهور ابن خدیجه و همه این حرف ها را نقل می کند، بعد استدلالات که تمام شد می فرماید: «فمن الغریب وسوسة بعض الناس فی ذلك بل كأنه ما ذاق من طعم الفقه شیئاً»^۲ این آقا مثل اینکه اصلاً فقه نخوانده. بالاخره این از حدود و دیات و امثال ذلك را چه کسی باید اجرا بکند؟

می دانید دوره مدارک چند جلد است دوره مسالک چند جلد است اینها طهارت است و صلوات است و صوم است و حج است و اعتکاف است و نماز حوزه این طور بود بیست درصد فقه در حوزه ها رایج بود. غالب فقها تا امر به معروف و نهی از منکر می رسیدند دوباره برمی گشتند صوم بود و صلوات بود و حج بود و امر به معروف بود و نهی از منکر بود و خمس بود و امثال ذلك.

دوره مدارک را ببینید مال همین قسمت های عبادات است. دوره مسالک را ببینید مال همین قسمت هاست. بحث معاملات هم هست مسئله مکاسب هم همین طور است. اما قضا و شهادت می گویند محل ابتلاء نبود. حدود و دیات محل ابتلاء نبود. قصاص محل ابتلاء نبود. اینها محل ابتلاء نبود سیاست ها آنجاست. مرحوم صاحب جواهر بعد از اینکه اینها را مطرح کرده می گوید آن کسی که ولایت فقیه را نمی پذیرد مثل اینکه اصلاً فقه را ندیده است! آن اوائل انقلاب در یک کمیته رسمی وقتی سخنرانی رسمی شد ما این جواهر را بردیم و برای آنها

^۱ یادآوری میشود با اینکه حضرت علامه جوادی دامت برکاته فرمودند بقیه پرسشها باشد برای روز دیگر وقتی قرار شد بقیه پرسشها پرسیده نشود من ختم جلسه را اعلان کردم اما حضرت علامه ظاهراً از قبل نسبت به پرسش آخر که پرسش ششم و قرار بود من آنرا پرسم عنایت ویژه داشت لذا خودش به طرح و پاسخ آن اقدام فرمود و این پرسش مربوط به بحث ولایت فقیه از کتاب معرفی شیعه بود و جالب اینکه حضرت علامه برای پاسخ به این پرسش کتاب جواهر الکلام صاحب جواهر ره را با خود آورده بود تا از متن آن نکته ای را بازگو فرمائید (عمادی)

^۲ . رک: جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج ۲۱، ص: ۳۹۷: فمن الغریب وسوسة بعض الناس فی ذلك، بل كأنه ما ذاق من طعم الفقه شیئاً، و لا فهم من لحن قولهم و رموزهم أمراً، و لا تأمل المراد من قولهم إني جعلته عليكم حاکماً و قاضياً و حجة و خليفة و نحو ذلك مما يظهر منه إرادة نظم زمان الغیبة لشیعتهم فی کثیر من الأمور الراجعة إلیهم، و لذا جزم فیما سمعته من المراسم بتفویضهم علیهم السلام لهم فی ذلك، نعم لم یأذنوا لهم فی زمن الغیبة ببعض الأمور التي یعلمون عدم حاجتهم إلیها، کجهاد الدعوة المحتاج إلی سلطان و جیوش و أمراء و نحو ذلك مما یعلمون قصور الید فیها عن ذلك و نحوه و إلا لظهرت دولة الحق کما أوماً إلیه

خواندیم ساکت شدند حالا بعضی قبول کردند بعضی جحد بعضی سکوت، بعد کم کم فکر افتاد. فرمود: «کأنه ما ذاق من طعم الفقه شیئا»^۱ او اصلاً فقه نخوانده است. بالاخره حدود و دیات را چه کسی باید اجرا بکند؟ قصاص را. «**إنما اقضى بینکم بالبینات و الأیمان**»^۲ این حرف پیغمبر است چه کسی باید متصدی قضا باشد؟ «کأنه ما ذاق من طعم الفقه شیئا و لا فهم من لحن قولهم و رموزهم امرا و لا تأمل المراد من قوله إنی جعلته علیکم حاکما و قاضیا» ما یک حکم داریم یک حاکم. این قاضی را می گویند حکم، آن ولی مسلمین را می گویند حاکم. فرمود این آقا مثل اینکه اصلاً فقه نخوانده است «**و لا تأمل المراد من قولهم إنی جعلته علیکم حاکما و قاضیا و حجة و خلیفه و نحو ذلك مما ینظر منه ارادة نظم زمان الغیبة لشیعتهم فی کثیر من الامور الراجعة إلیهم**».^۳

شیعه چه می گوید هم خیلی حرف است! هم علمیتش زیاد است هم حرف ها زیاد هم مبانی اش زیاد است. هم اینکه یکی از سؤال هایش این بود که مثلاً یک امامی ممکن است معجزه بیاورد یکی از سؤالات همین بود که ... این باید ثابت بشود که در دایره همین قرآن و حرف پیغمبر است و بیرون نمی شود. شیعه چه می گوید خیلی حرف است. غرض این است که آدم باید که آن مشهورات بین شیعه را بگوید این است. حالا ممکن است که یک جایی اختلاف نظر باشد آن هست. در فقه و اینها که ماشاءالله هست. در همین ولایت فقیه کم محل اختلاف نبود. اما بالاخره در امور اختلافی مثلاً آدم یک جور حرف می زند در امور اتفاقی یک جور حرف می زند آبروی شیعه است بالاخره باید که متقن باشد.

سعی شما مشکور باشد!^۴

۱. همان

۲. کافی ج ۷ ص ۴۱۴

۳. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج ۲۱، ص: ۳۹۷:

۴. به دلیل رعایت حال و شرایط حضرت علامه فرصت پرسش همه شش سوال نشد همچنین قبلا از اساتید خواسته شده بود پرسشهای که در ضمن بحث ممکن است بوجود آید برای اینکه فرصت پرسش همه سوالات تعیین شده باشد از پرسش پیوسته و بین الاتنیی با علامه خوداری کنند اما در عین حال جلسه بسیار پر بار بوده و پرسشهای زیادی از استاد پرسیده شد لله الحمد(عمادی)